

کربا اینان ز عمر آیا گشت
 بسوی مصریانم میکشد دل
 نسیمی کز یار مصر خنیزد
 مرا خوشتر از آن باد بوی
 درین اندیش بود که پیش
 بگفت ای نور چشم دی
 به دار الملک کیشی مهر یاران
 بل داغ گشتای تو دارند
 بسوی ما بامید می تویی
 بگویم در استان هر رسولت
 بهر کشور که افتد در دولت بیل
 بهر میکفت و ادغاموشی بود
 خوشالو شش سخن کردن ز جای
 که عشق مهربانم پشت بست
 ز مهر ارقا صدی بود چه عمل
 که در چشمم غبار مصر بریزد
 که آرد تا فردا بوی تانار
 بهر روز از سس پیش خویش بنیزد
 ز خبر غم خط آزادی دل
 بخت شهر یاری تا جدارا
 بسینه تو سودای تو کار
 راسته اینک از هر یک سورا
 به بنیم تا کرا افتد قبولت
 ترا سازم بر زدی شاه آن
 بسوی آشنایم کوشش می بود
 بامید حدیث آشنایم

سلطان ملک سودای او بود
 به وقت آمدی از شهر یاری
 در آن فرزند که از قید خون رست
 رسولان ارشده هر روز در
 خردن از ده من از ره در سر
 یکیش بود مال و ملک در مشت
 که هر یک کتف کوشش است
 بهوی روند آن غرت خور
 بهر کشور که گردد جلوه کاشش
 اگر کرد چه در شام آرام
 دگر آرد بسوی روم آهنگ
 بین دست و هر قاصد بیای
 ز لینی را ازین معنی فرست
 بیزم خروان غوغای او بود
 با مید و حالش هر سستی
 بخت دلبری میا رشت
 چو شاه پهلای شام کشور
 بهرگاه جلالتش آرمیدند
 یکی مهر سلی را در آن گشت
 ز شاه خواستاری را رشت
 بود گشت آن او تاج بر سر
 بود در بزم شاهی خاک رشت
 دعای او کند صبح شام
 غلام او نمونه از روم تا رنگ
 بمیکفت از لب فرخنده نالی
 ز اندیش دلش زبرد زور ش
 کربا